



احیای عقلانیت صدرایی در تولید علم کارآمدتر است یا عقلانیت سنیوی؟

آیا رشد یا افول حوادث تاریخی تمدن اسلامی، علاوه بر عوامل نظامی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، یک عامل فکری و معرفتی داشته است؟ آیا مدل عقلانیت باعث افول یا رشد تمدن اسلامی نشده است؟

آیا رشد یا افول حوادث تاریخی تمدن اسلامی، علاوه بر عوامل نظامی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، یک عامل فکری و معرفتی داشته است؟ آیا مدل عقلانیت باعث افول یا رشد تمدن اسلامی نشده است؟

به گزارش خبرنگار مهر، متن پیش رو گفتاری است از حجت الاسلام عبدالحسین خسروپناه که ضمن مروری اجمالی بر ادوار تمدن اسلامی به بررسی نسبت میان اندیشه و رشد و افول تمدن اسلامی می پردازد؛

دو رویکرد رایج در مطالعات علم

در کشور ما ترجمه ها و آثار تالیفی در حوزه مطالعات تاریخ علم معمولا با دو رویکرد شکل گرفته و در حال انجام است؛ یک، رویکرد توصیفی تحلیلی که در واقع یک گزارش توصیفی و اجمالا تحلیلی از تاریخ علم یا اندیشه های علمی در بستر تاریخ است.

دوم، رویکرد فلسفی به تاریخ علم است یعنی بهره گیری از تاریخ علم در جهت پاسخ دادن به پرسش های فلسفی. به نظر می رسد این رویکرد دوم بسیار مفیدتر از رویکرد اول است زیرا پرداختن به پرسش های فلسفی از منظر تاریخ علم ضرورت مضاعفی دارد.

گشودن راهی برای رویکردی نو

در اینجا به طرح رویکرد سومی می پردازم که شایان توجه است و آن، رویکرد فلسفی- تمدنی است به این معنا که با استفاده از تاریخ علم، به پاسخ پرسش هایی فلسفی که ناظر به تمدن مدنظر است، روی آوریم.

در گذشته و حال، کشورهایی همچون چین، هند، ژاپن و کشورهای اروپایی، تجربه های تمدنی خود را داشته و دارند. ما نیز در تاریخ اسلام یک دوره تمدنی را پشت سر گذاشتیم و امروزه درصدد برپایی تمدن نوین اسلامی براساس فرهنگ مان هستیم تا این دوره انحطاط و عقب ماندگی در حوزه علم را کم کرده و به تمدنی نو نزدیک شویم. بنابراین اگر پرسش های فلسفی ما از تاریخ علم با تاکید بر پاسخ به مسائل دوره تمدنی باشد، از رویکرد دوم نیز کارآمدتر است. حال با توجه به مطالب فوق، ابتدا مروری بر ادوار تاریخ تمدن اسلامی داشته و سپس به تبیین نمونه ای از پرسش های متعلق به رویکرد سوم خواهیم پرداخت.

مروری اجمالی بر ادوار تاریخ تمدن اسلامی

ما در تاریخ تمدن اسلامی مراحل را تجربه کرده ایم. نخستین مرحله، دوره مدینه النبی است که در جزیره العرب شکل گرفت و کم کم در کشورهای اطراف گسترش یافت تا این که از سده های دوم به بعد، مسلمانان وارد مرحله تازه ای به نام نهضت ترجمه شدند. نهضت ترجمه زمینه را برای شکوفایی تمدن اسلامی به ویژه در سده های سوم تا پنجم فراهم کرد.

در این دوره دو پدر و پسر یعنی حنین بن اسحاق و اسحاق بن حنین را می بینید که با سرعت بیش از دویست کتاب و رساله را از یونانی و سریانی به عربی ترجمه می کنند. به تدریج در عالم اسلامی با دانشمندان مختلف ارتباط برقرار می شود و حتی با ورود اسلام به ایران، شخصیت های ایرانی مانند ابن مقفع، خاندان برمکی، علی بن زیاد تمیمی و... کار ترجمه را برعهده می گیرند. همچنین خاندان نوبختی نقش مفیدی را ترجمه ایفا می کنند. این خاندان نسبتا متمول بودند و برای ترجمه هزینه کردند و جالب اینجاست که برخی از افراد این خاندان متکلم بودند و در عین حال هیچ تعارضی میان ترجمه و اعتقادات کلامی نمی دیدند.

خلاصه این که آغاز شکوفایی تمدن اسلامی را در سده های سوم تا پنجم شاهد هستیم که تجربه و میراث بسیار ارزشمندی است. بعد از این دوره، مرحله سومی شروع می شود که مرحله شکوفایی ادبی، هنری، معماری و عرفانی است که از سده چهارم

شروع شده و تا قرن دوازدهم ادامه پیدا می کند و اوج آن از قرن نهم تا دوازدهم در ایران، دولت اسلامی هند و دولت عثمانی است که نقش عرفان در هنر و معماری فوق العاده زیاد است اما عمدتاً یک شکوفایی ادبی و هنری است و در حوزه علوم طبیعی و ریاضی آن درخشش و پویایی دیده نمی شود. مثلاً تاج محل در آگرا نماد هنری ارزشمندی از یک دانش معماری و ریاضی است.

حال این تمدن اسلامی با سه حادثه بزرگ روبرو می شود و ضررهای فراوانی را به عالم اسلامی تحمیل می کند؛ یک جنگ های صلیبی که آسیب سنگینی به تمدن اسلامی در مصر زد. دو، حمله مغولان که خسارت های زیادی را به تمدن ماوراءالنهر و خراسان تا عراق وارد کرد اما به هر حال تا حدودی با وجود شخصیت هایی مانند خواجه نصیر و علامه حلی مغول های وحشی به تشیع متمایل شدند و خرابی ها در دولت صفویه و دولت عثمانی بهسازی شد و سوم، استعمار غرب در کشورهای اسلامی از رنسانس به بعد مشاهد می شود که انگلیسی ها به جنوب و جنوب شرقی آسیا، فرانسوی ها به مصر، شمال و غرب آفریقا و هلندی ها به جنوب شرقی آسیا و ایتالیایی ها به شمال و غرب آفریقا وارد می شوند.

اوج این استعمار در قرن نوزدهم است که البته در همین زمان یک تحول و بیداری توسط روشنفکران و مصلحان اجتماعی نمایان می شود. افرادی چون سیدجمال الدین اسدآبادی، کواکبی، شیخ محمد عبده و رشید رضا در این راستا تلاش می کنند اما باز ما شاهد یک تحول علمی و تمدنی نیستیم و هنوز که هنوز است این جریان روشنفکر که واقعاً دغدغه خالصانه ای برای مسأله انحطاط و نسبت اسلام و مدرنیته دارند، تنها «سوال» مطرح می کنند و به پاسخ نرسیده اند که چگونه می توان بین باورهای اسلامی با عقلانیت خودبنیادی که این همه دستاوردهای علمی، صنعتی و تکنولوژیکی داشته جمع کرد؟ و چگونه می توانیم راهی برای تمدن نوین اسلامی باز کنیم؟ حالا بگذریم از این که رشید رضا آمد و بساط عقلانیتی که شیخ محمد عبده و سیدقطب پهن کردند را برهم زد و به سلفی گری ضد عقلانیت بازگشت و نتیجه آن، احیای ابن تیمیه شد و بعدها اخوان المسلمین نیز همین مسیر را رفتند.

پرسشی فلسفی ناظر به تمدن از تاریخ علم

حال یک پرسش فلسفی و نه تحلیلی تاریخی به نظر مولف می رسد که در راستای تمدن مورد نظر ماست و همه دغدغه آن را داریم. سوال این است که آیا رشد یا افول حوادث تاریخی تمدن اسلامی، علاوه بر عوامل نظامی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، یک عامل فکری و معرفتی داشته است؟ مثلاً در قرون وسطی بر اثر ایمان گرایی حداکثری و عقلانیت حداقلی، افول علمی پیدا شد و در نتیجه عقلانیت سنت توماس زمینه برای رشد تمدن فراهم شد و بعد در دوره رنسانس که دوره عقلانیت خودبنیاد است، انسان می شود «سوژه» و مابقی موجودات می شوند «ابژه» یعنی راهی که دکارت باز کرد و فلسفه مدرنیته را تأسیس کرد. حال سوال این است که آیا مدل عقلانیت باعث افول یا رشد تمدن اسلامی نشده است؟ آیا می توان ادعا کرد که عقلانیت تفکر اعتزال، باعث نوآوری های علمی معتزلیانی چون نظام و جرجانی شد ولی به جهت تفکر اهل حدیث این بالندگی علمی دیده نشد و یا در میان اشاعره کمتر دیده شد؟ آیا عقلانیت سینوی و اعتزالی می توانست در رشد علم مؤثر باشد؟ بالاخره این اشخاص برخلاف تکفیر رقبا، دیندار بودند و خارج از تفکر اسلامی نبودند. آیا عقلانیت صوفیانه اشعری باعث افول نشد؟

اگر این پرسش فلسفی به یک پاسخ مستند تاریخی برسد، برای تمدن نوین اسلامی ما بسیار کارآمد خواهد بود زیرا مشخص می کند که با چه مدلی از عقلانیت می توانیم به تولید علم برسیم. احیای عقلانیت صدرایی ما را کمک می کند یا عقلانیت سینوی؟ از باب مثال به ابوحامد غزالی توجه کنیم که پنج سال قبل از وفاتش (۵۰۵ ه.ق) در المنقذ من الضلال، اصالت را به دانش تصوف زمان خودش می دهد و با فلسفه به معنای عام مخالفت می کند و با طبیعیات و ریاضیات ابن سینا میانه ای ندارد. کمتر از یک قرن بعد از او، شیخ اشراق می آید و مدلی از فلسفه اولی ارائه می دهد که با عرفان جمع می شود. ما سراغ نداریم یک فیلسوف مدلی فلسفی ارائه کند که فلسفه را با طبیعیات یا ریاضیات جمع کند و تنها این دغدغه وجود دارد که چگونه فلسفه با عرفان جمع می شود!

یا مثلاً این همه دانشمندان مسلمان در حوزه های مختلف ریاضی، نجوم، پزشکی، جغرافیا، فلسفه و... از علوم ایران قبل از اسلام، هند و یونان استفاده کردند. آیا صرفاً به تدریس و مباحثه و تکرار مباحث دیگران پرداختند یا خودشان نیز به نوآوری هایی رسیدند؟ تنها المجسطی بطلمیوس و کتاب صوره الارض را در جغرافیا و کتاب برهمناسیهامتا در نجوم را تورق می کردند؟ پزشک دربار معاویه تنها به ارائه خدمات پزشکی می پرداخت؟ در بیت الحکمه بغداد، در کتابخانه خزانه الحکمه، در دارالعلم نجف و فسطاط و بیت المقدس، صرفاً حرف های دیگران ترجمه و تکرار شد؟ باز به طور مثال ابوعبدالله محمدبن موسی خوارزمی که از دانشمندان بزرگ اسلامی است و در حوزه ریاضیات، نجوم و جغرافیا در بیت الحکمه کار می کرد، ریاضیات و نجوم ایران قبل از اسلام را از مکتب جندی شاپور خوزستان فراگرفت و با ریاضیات هند درآمیخت و ترکیب کرد. یا مثلاً ابوعبدالله محمدبن جابر بطنی از علمای قرن ۱۴م روش محاسبه بطلمیوس را رها می کند و روش دیگری را از هندی ها می گیرد. پس معلوم می شود یک جاهایی روش ترکیبی داشتند و یک جاهایی از روش گزینشی بهره می بردند و گاه

شخصیت‌هایی نظیر ابوریحان بیرونی به اختراع ابزار اندازه‌گیری وزن مخصوص اجسام دست می‌زنند. یا مثلاً بحث مراحل آفرینشی که برخی مانند نظام و اخوان الصفا مطرح می‌کنند و یا شاهکار بیرونی در کانی شناسی توصیفی به نام الجواهر فی معرفه الجواهر و یا کشف الکمل توسط رازی و مواردی از این قبیل که همگی نشان از نوآوری دانشمندان مسلمان در مسائل و روش‌های علمی دارد.